داستانهای داوطلبانه

يام كو؟!



اخیرا وقتی تصاویر کـودکان ایرانی، افغانی، عراقی و ... را می دیدم که پاهایشان را مظلومانه و بی هیچ تقصیری در محل بازی شان جا گذاشته و تا آخر عمر باید طعم تلخ معلولیت را بچشند،نگاه ونظرم را از بازدارندگی در جنگ به بازدارندگی در معلولیت افرادبی گناه سوق داد. ر سال ها قبل وقتی به نزدیک کانال پرورش ماهی و میدان مینی که آن را احاطه کرده بود، رسیدم، یک لحظه جا خوردم و با خودم گفتم، مگر میشوداین همه مین را یکجا جمع کرد!؟ گویی تمام محصولات کارخانجات مینسازی ایتالیایی و انگلیسی و اسراییلی دستبهدست هــم داده بودند تاقدرت نابودی را به چشــم ما نمایان کنند!؟ ســالهااز آن روزهای سـخت و خاکســتری می گذرد. بســیاری از فرزندان این مرزوبوم در راه اعتــالای وطن و دفاع از دین ین مرزوبوم در رده همسری و صوب و عضوی از و نامسوس خود، جان و سالامتی و عضوی از بدن شان را در میادین مین جا گذاشتندامامین، همچنان تلفاتمی گیرد؟!

در حاشیه مرزی کشورمان، هراز گاهی صدایی مهیب، همه به خودمی آیند وسراسیمه به دنبال گمشده خودمی گردند. کودکان، خردسالان، چوپانان یا کشاورزانی که بانوری سفُید،بیهوشنَقشزمینشدنُد،وقتی بههوش سیٔ یند، درحالی که هنوز اعصاب پاهایشــان فرمان می دهدو فرمان می گیرد، عضوی ندارند که به این فرمان ها عمل نماید آنها برای همیشه معلول شدهاند. براساس گزارش های منتشره از حدود ۴/۲میلیون هکتــار اراضی آلوده به مین و مواد منفجره زمان جنگ تحمیلی نزدیک به ۲۸هزار هکتار هنوز آلوده است. این یعنی؛ هر آن،امکان،معلولی جدید!! متاسفانه بشر به دلیل زیاده خواهی های خود

در طول تاریخ هُمواره به فکر دســـتاندازی به منابع محدود موجود در دنیا بوده و دایما قدرت رتر و سلطه بیشتر را مدنظر داشته و بر هم اساسٌ به دنبال تجهّيز خود به منظور مُقابله با خطرات ناشى از طبيعت و خطرات ايجاد شده از سوی هم نوعان خود رفته است. امروز بشر ادعای توسعه یافتگی در همه عرصهها را دار داما دچار کاستیها در برخی امور می شود. در این مسیر تصمیم گیرندگان بر تجاوز، عموم مردم جامعه یا یک کشور مورد تهاجم نیستند، لیکن اینها، بیشترین خســارات و زیانها را متحمل مىشوند

صره میگناه افغانستان، عراق، سوریه، پاکستان، بوسنی، کشورهای آمریکای جنوبی پ و دهها کشور دیگر همانند ما، کماکان از مین، تلههای انفجـــاری و عــوارض آن رنج میبرند. هنوز هم خبرهایی از گوشه و کنار اروپای جنگ اول و دوم جهانسی به گوش می رسید که در اثر گودبر داری در فلان منطقه شهری یا روستایی، به نواری از مهمات و میادین مین خنثی نشده و آمادهانفجار برخور دکردهاند.

اما توقع مَــُا و دُيگــر جوامــع بينالمللى از سازمانهای حقوق بشری، صلیبسرخ، هلال احمر و... چیست و چه باید باشد!؟ همه مبتلایان به ویروس کشنده مین، متفق القول به دنبال یافتن راهی برای برون رفت از خطرات آن هستند. پــُس از جَنگ تَحميلـــی، خیلی انتظار کشیدیم تا سازمانهای داهیددار حقوق بشرى به كمكمان بياينداما نهتنها چنين اتفاقی رخ نداد، حتی ما را از بسیاری از امکانات پاکسازی موجود در دنیا نیز محسوم کردند. ماهمت کردیم وبادست خالی و بومی سازی تجهیزات پاکسسازی میادین مین و تلههای انفجاري، بادادن دههاشهيد پاکسازي، از حدود . رک . ۴میلیون هکتار اراضی آلوده به مین و تلههای انفجاری، امروز این آمار را بـه کمتر از ۲۸هزار هکتار از اراضَّی آلوده به مین برسَّانیم. بقیه آلودگیهای موجودنیز بسیار عمومی و پراکنده (غيرخط آفرين)هستند

رحیر حربری متاسفانه هنوز آلودگی سرزمین مان کاملا رفع نشده و امیدواریم پاکسازی آن به طور کامل صورت پذیرد. ماکشــوری هســـتیم که ثابت کردهایم می توانیم در شرایط بحرانی گلیم خودمان را از آب بیرون بکشــیم میادین مین یکی از همین بحران های اقلیمی بود که به لطف خدا و خون های پاک عزیزان مان از آن عبور کردیم امادنیای کودکان چشم به راه افغانستان، عــراق، ســوریه و ... منتظر کمک انســانی و بشر دوستانه سُاز مانهای مُدعی بشر دوستی َ هستند آنها نیاز به آموزش دارند نیاز به تأمین تجهیزات انهدام و خنثی سازی مین و تلههای انفجـاری دارند تا شـاید بتواننــد در محدوده کوچکزُندگیشان کاریبکنُند

نمی دانم، شاید امیدی بیهوده داریم تا سازمانهای بین الملل با توجه به پیامدهای ناشىسى از جنگھايى كەرخ مىدھد،اين حس ه باشد که وجود امنیت و ثبات و . بیشگیری از تجاوز هزینهای بس کمتر از جبران خسارت ها دارد. بشر می تواند با تغییر نگاه مسرحه مراه بسر می و د بسیر ده. خود یک آینده بهتر و روشن تری را برای خود توریت بیدنجهمرو و روسی حروی بود. ترسیم کند آرزو داریم تا شاهد جهانی عاری از خشونت تهدید، تجاوزو و عاری از هر گونه اقدام علیه بشر باشیم تا کودکی در یک نقطه از جهان پهناور مابزر گترهانگویدیام کو؟!



باحضور در تحرير يهروزنامه شهروند گزارش يكروز تعطيل كودكان كاراز زبان خودشان

دارم..! خُداكنه از من راضي باشــين. هر استباهي از

دُوست دارم چه کاره شوم؟ من دوست دارم بازیگر و آواز خوان شوم امامی دونم

کهبهش نمی رسم...! من همه شغل هارو دوست دارم اما باید یکی اش را

سخب سم. من مهندسی را بیشتر دوست دارم و میخواهم خانههای زیبایی بسازم...!

خانه مهر مدرســه خوبــی هســت. بهخصوص معلمهایعزیزمخانمهاشیرازی،قاسمی،صابریو..

سمامی کریزم عماره سیران سمای سیری همه خوب هستند. همه راخیلی خیلی دوست دارم. من از خانه مهر سر آسیاب تشکر می کنم که به همه کمک می کنند؛ به کسانی که ندارند.

. من از خدا می خواهم که همیشُه در خانه ه وبتوانم یک روزی به آنجا خدمت کنم.

رورممصهروند دیروز چی کار کردیم؟ ۹۴/۲/۱۲ من دیروز ساعت ۹:۲۰ از خواب بلند شدم، د و صور تم رو شستم و صبحانه خوردم, ساعت ۰

صُبِحُ دُرِسٌ خواندم، سَاعت ۴۰٬۲۰ پسـر عموی مامانم به خانه ما آمد و به خاطـر روز پدر دعوتمان

کرد.ساعت ۱۵:۳۰ به خانه عموی مامانم رفتیم همه

. ساعت ۱۶:۰۰ جشن گرفتیم، آهنگ گذاشتند،

رقصیدند و عموی مامانم کیک را برید تا ساعت ۰۰:

۱۹ خانەشان بودىم، بعدرفتىم براى معلم عزيزم كادو

خریدم. بعد آمدیم خانه عُذا خــوردم و فیلم دیدم و

ساعت ۱:۰۰ خوابیدم و دوباره صبح ساعت ۷:۳۰

یدار شدم، صبحانه خور دم و به مدر سه خانه مهر

- " سرآسیاب آمده. تا سـاعت ۲۰۰۰ درس خواندیم و عد بامعلههای عزیزم و بچهها به روزنامه شــهروند

مادر زهرااز پنجره سرش رابيرون أوردو گفت: زهرابا

دُوبارهُ رفتم خُانه به برادرم دیکته شب گفتم و بع

کتابٌ عُلوم و در آخر هدیه خواندم، چون معلم گفته بوداز اول درس هدیه تا جایی که خواندیم، می پرسم،

ظهر شد، نهار خوردم و رفتم دوباره زنگ خانه زهرا

رازدم. زهرااز پنجره نگاه کردو گفتم: می آیی بازی کنیم، زهرا گفت بله، من به زهرا گفتم، توپم را آوردم،

خاطرهرحيم

بەنامدوستار كودك شغل:خياطى

من دیروز از خواب بیدار شــدم و صبحانه خوردم.

اول از خانے بیرون رفتی

وں ر زنگ در خانه زهراً را زدم

أمديم الانم دارم اينومي نويسم ...!

درافغانستان وهمه جاى كشور...!

ن دیدین من روببخشین. نیلوفر صابری۱۳ ساله و کلاس هفتم هستم ښديدينمنروبب

روزنامهشهروند

انتخابكنم.

روزنامهشهروند رور--- سهرو--دربارهخانهمهر سرآسیاب باعرض سلام

روزنامهشهروند

دیروز ۱۰هزار تومان کار کردم



برکتها، روز ۱۶ ار دسهشت را سه عنوان

«روز کار داوطلبانه کار کنان»در نظر گرفته و تالاش دارد در این روز بنگاههای اقتصادی

و کار کنان آنها در برنامه های داوطلبانهای که به کاهش مشکلات و چالشهای

اجتماعی کمک می کند، شرکت کنند. به همین مناسبت از کودکان کار دعوت کردیم

يكروز ميهمانمان باشندو برايمان بنويسند

و به دلیـل این که این بچهها بیشــتر روزهای سال، در کنار خانوادههایشان نیستندو بهجز

ر . . . چند ساعتی برای استراحت و خواب یا بیرون از خانهانــد یا در خانه مشــغول کارنــد، از آنها

فواستیم در مور د یک روز تعطیل برایمان

بنویسند، روزی که در کنار خانوادههایشان بنودهاند. مطلبی که در ادامه می آید، گزارش

ستارخيرى

بهنامخدا

کار کُردم

۲-من دیروز خیلی خسته بودم و کارهای مهم

۳-من دیروز صبحانه نخــوردم چون نان در خانه

۴-صبحانه بدون نان نمی شود برای چای خور دن

۵-مُن پس اُز جايم تَكَانُ خُوردم و كارهايم راشروع

. ۶-کا، مـ-، ســبزی پــاک کــردن اســت، مر:

٧-بعد شـروع كـردم بــه خوانــدن درسهاي دوشنبهام، برای این که فردا امتحان داریم و من

مواداميرى

و ساعت ۱۲ به سر کارنان خشمکی رفتم و ۱۰هزار

بصطفى اميرى

زیاداز کار دست کشیدیم و به خانه رفتیم، دست و

سورت خُودراشستیم و ناهار خوردیم. بعداز آن برای پـدرم کادو گرفتم و بعــد برادرم

مرتضی دست برادر کوچکم را گرفت و به پارکی که در نزدیکی خانه مان بود، برد، بعد من به مادرم که در خانه کارمی کند، کمک کردم و به میوه فروشی رفتم

و میوهایی که مادرم گفته بود، خریده و به خانه بازگشتموبه ساعت نگاه کردم ۴:۳ شده بود. مادرم به من گفت که دیگر کاری ندارم و من به

او گفتم که حالا بروم پیش مرتضی و محمدرضا در پارک بازی کنم ومادرم گفت بله اما زود بیاومن گفتم

اسم من جواد امیری استو۱۴ سال دارم

دیروُز روز پدر بوُد، صبح که از خواب بیدار شدم به

پدرم روز پدر را تبریک گفتم و برایش هدیه دادم،

هدیه من برای پدرم یک

ورزشکار بشوم و به دیگران

تُابُت كنم كەدىگر كوچك

نيستمونمى توانند كهمن

ديــروز مــن چــه كار

کرده ام، من و برادرم برکار رفته ایم، به علت خستگی

امسخره کنند.

قندلازماستولی مادیروز در خانه قندهم نداشت

سبزىهايمراشروع كردم.

درسهايم راخوب خواندم

ومان کار کردم.

ضى ديروز به س

. نام: ستار نامخانوادگی:خیری

روزازخواببيدارشدم.

موضوع: من ديروز چى

ے کروز از زندگی این بچههاس

ئودكانەشان برايمان نوشتەاند.

و برق رفته بود. ما جایسی را نمی دیدیم و پدرم که از قزوین برگشت، برق آمد دیشب برای من یک شب به یادماندنی بود

سونیتافیض کزارش اول: دیروز، اول رفتم صبحانه خوردم، بعد رفتم یک ذره به مامانم کمک کردم و در کوچه با دوستانم بازی کردم. بعد مامانم صدام کرد و گفت كهبروم خانه أبج

مروس ر ۱۱ مر فیلی خوش می گذرد. آموز گاران مهربان و خوبم را لى دوست دارم. ئزارش سوم: با دوستانم در مدرسه بازى مى كنيم.

آنهاخُیلیخوبهستند. گزارش چهارم: من دوست دارم پلیس بشوم، به خاطراین که می توانم مجرمهای خیلی بدرادس

. گزارش پنجم: در مورد همکلاســیهای مدر، خب، دوستان دخترم که خیلی خوب هستند ولی در مورد همکلاسی هایی که پسر هستند، وای وای خیلی بدهستند. آنهادر کلاس رودرروی خانم دعوا می کنندو مارا جریمه می کنند.به خاطر اینکه خانم میگه تروخشک باهم می سوزند

فرديناتاجيك

(1 . دیروز ساعت ۹ صب بیــدار شــدم و صبحان خوردم و به مادرم کمک کردم.بعدبامادرم،دوستم و مادرش به پارک رفتیم در پارک که بودیم، ناگهان باران بارید. خیلی خیلی شدید شد و بعدش آمدیم

خانه و مادرم غذا برای شب درست کرد و من هم مشقهایم را نوشتم و بعد با دوستم در راه پله بازی ر دیم و ســاعت ۲۰:۳۰ برق هایمان رفت، ساعت ٢٥. ٩٠٠ دقيقه آمد و ما شــام خور ديــم و فيلم نگاه ئرديموخوابيديم.

ت دارم که بازیگر و خواننده شوم، برای این که شُغل خوبی است و صدایم خیلی خوب است. کنار هر کسی که آهنگ میخوانیم، می گویند تو صدای خوبی داری، من هم این را خیلی دوست دارم واميدوارمبه آرزويم برس



روزنامهشهروند خانم شـــیرازی، معاور خانهمهرسر آسیاب خانم قاسمی، مددکار

فرزادحضرتى بهنامخالق هستى (1 من میخواهم درمورداین که روز شنبه مصورخ ۲/۲/۱۲ چه کارهایی کردم و آیا

زودبيا. زهرا آمدو تاشب بازي كرديج

فاطره رفتني الراسام ووساد كردك) المنفان فياطي بالبرود ار المصدق ال سائدم وصعاف مرود م وابتدادتهم عرود ما د وزمان و مرا داود ما درزه از بصر صرف رأ در در بعد تالمت زهر المارس و سهماره. و باره رفت ما مرماي ماريم ك عسم بما يى الركاس ومرالنت بلد- مادر مراكسم تديم والوردم ورديا زعزا أحدوقات بازى كرديم

، بِرُوز صبح ساعت ۷ که از خواب بیدار شدم، سراغ قویم رفتم و فهمیدم که روز ولادت امام علی(ع) و همچنین روز پدر عزیز و روز معلم مهربان بوده

من رفتم برای پدرم یک کادو خریدم و دستش رابوسیدم و گفتم، روز شمامبارک باشد، پدر عزیزم اما متاسفانه مدرسه تعطیل بود و میخواستم به معلم عزیزم زنگ بزنم اما دیدم که شــماره تماس معلمهراندارموروزبعدكهمعلمهراديدم،دس ا بوسیدم و گفتی روز شما مبارک باشد و معلمی

در مورد حقوق دكتر وراننده تاكسي چون دکتر پول آب و برق و حقوق پرستار را هم میدهد، پول بیشتری می گیرداماراننده تاکسی، کسی است که فقط پول بنزین و خرابی ماسین را می دهد و برای همین راننده تاکسی پول کمتری می گیر د و نباید ناراحت باشــد، چون هر کس به ندازهزحمتی کهمی کشد، پول می گیرد.

دوست دارم چه کاره شوم؟ من دوست دارم درسم راادامه بدهم و به مردم عدمت کنم. دوست دارم دندانپزشک بشوم و به مردمی که از لحاظ مالی مشکل دارند، کمک کنهو فردخوبی برای مردمو جامعه بشوم.

روئين شريفي



نشستم پای تلویزیون و برنامه کودک نگاه کردم. بعد ناهار خور دم و چند ساعتی هم خوابیدم و بعد أزبيدار شُدنُ ٱزخُواب،بهمادرم كمك كُردم وُچُند اعت به کوچه رفتم و بازی کر دم بعد آمدم و مشق هایم را نُوسُـــَتم و به خُواهر م دُر درس هایشُ کمک کردم و بابایم از ســر کار آمد. او خسته بود، سلام کردم و رفتم برایش چایسی آوردم و با هم بم و فوتبال نگاه کردیم و بعداز تمام شدن فوتبال خوابيدم.

من وقتی به مدرســه رفتم خواستم درسهایم إ خوبُ بخوانــم وُ در آينده مهندُس بشــوم. من میخواهم مهندس ساختمان شـوم و برای کشور خود مفید باشم و دوسـت دارم در کشورم ساختمانهاى زيادى بسازم وآن كشور را پيشرفته ومثل کشورهای دیگر کنم.

شريفهرسولى



من دوست دارم خیاط ے۔ چــرا دوس پسر خونست در م چـون یـک کار تمیــز اســت و می توانم لباس موردعلاقــهام رو بدوزم.

ن خودم به خیاطی علاقه ٌدارم و به نظرمٌ یُکُ کَارْ چطوری می توانم یاد بگیـــرم؟ می توانم کلاس پاطیبروم وبا تلاش و کوشش به اَرزویم برسم.

۰ خوانندگی را خیلی دوست دارم، من خودم اگر کاری نداشته باشم، آهنگ گوش می کنم. آهنگ أرام ذهن أدمراأرام مي كند.

۱ - دیروز که از خــواب بیدار شــدم، صورتم را نم.من ساعت ۸:۳۰ از خواب بیدار شدم. ۰ ۲-بعد صبحانه خوردم، شـروع به تميز کردن خانه کردم و به مادرم کمک کـردم. اول خانه را جمع وجور و جارو کردم، بعد ظرف شستم و حیاط را جارو زدم. بعد از همــه این کارهابرای رفع خســتگیام آهنگ گوش ئردم. بعداز این که ناهار خوردم، شروع به درس خواندن ن گردم قرار بود برای شب مهمان بیاند غروب ساعت ۷:۳۰ بود که زن عمویم زنگ زد که اگر تا ساعت ۹ برق بیاید، می آیم، ولی برق ۲۵: ۹۰ بود که آمد و دیگر ن عمویم نیامد. بعد ما هم در تاریکی شــام خوردیم. سـاعت ۱۰ برنامه تلویزیونی و یک فیلم نگاه کردیم و ساعت ۱۱:۴۰ خوابیدیم

داوطلبي، راهي براي معنابخشیبهزندگی^{(با}

از همین جا می توان دریافت که نوع دوستی و خدمتر سانی و داوطلبی در کمک به دیگران، ت؛ بلكه نوعى فلسفه تنها فضيلت اخلاقي نيس زیســـتن و راهی بــرای بیـــرون آوردن گریبان جان از دســت ناهنجاریهای روحی است. بسا کســـانی که از راه داوطلبی در امور عام|لمنفعه، بیماریهای روُحی خُویش را درّمان کردند و شادی وطراوت را به زندگی خویش باز گرداندند؛ چنانکه شــاداب ترین مردم جامعه نیز کسانی پ هستند که چنین شیوه و ســیرهای در زندگی نارند، حتی می تــوان «داوطلبی در فعالیتهای انسانی و بشردوستانه؛ را نشـانه حیات و نبض زندگی در میاُن ُمردم کشُوری دانست؛ یعنٰی هر قدر که مردم کشوری، فعالیتهای داوطلبانه و نوعُدوستانه بیشترُی داشــته باشند، اُن کشور زنده تــر و به آینده امیدوار تر اســت و هر قدر که میزان داوطلبسی برای خُدمترسانی فردی و گروهی به دیگران، کمتر باشد، آن جامعه به گور فسردگی و ناهنجاری های اجتماعی نزدیک تر ر کی را در این پایه،خدمات داوطلبانه راباید دارویی شفابخش برای روح انسان دانست. نگارنده، از یکی از استادن فلُسفه در دانشگاه شنید: سالها ستادی در دانشــگاههای ایران تدریس می کرد که از کشــُـوری دیگر به ایران آمده بود. پس از مدتی، آن اســـتاد به کشور خود باز گشت ــتم با وی در و من در ســفری به کشور او، توانسـ خانهاش دیدار کنے طولانی آن استاد کهنسـال از زندگی خویش نیز سخن گفت؛ از جمله گفت: من دختری داشتم که پس از فراغت از تحصیلات دانشگاهی، ناگهان نچار افسردگی شدید شــد و تا مرز خودکشی پیش رفت تحمل زندگی برای او بسسیار دشوار پیش رفت تحمل زندگی برای او بسسیار دشوار شـــده بود؛ تا اینکه روزی به من گفت: «شنیدهام می روم و زندگی ام را وقفُ بردن صابون به زندگی روزانه آنان می کنم، «رفت و پس از مدتی نامهای ز او به دستم ر ســید. در نامهاش نوشته بود: «در از او به دستم رسسید. در ... اینجا قبیلهای هست که بهشدت نیاز به آموزش ... خود راه نمی دهند تنها راهی که برای من مانده است تابتوانم به آنان کمک کنم،ازدواج با یکی از مردان قبيله است. آيا اجازه مي دهيد؟ «من اجازه ر ی ... دادم واز آن روز تااکنون، هر ماه نامهای از دخترم می رسد، در آن از پیشــرفت بهداشت در قبیله شوهُرش می گوید اوالان یکی از شادترین مردم

روىزميناس روی رسین سخت اگــر «داوطلبی» می تواند انســان ها را امیدوار و زندگی ها را معنــادار کند، از آن رو اســت که مهم ترین فضیلت اخلاقی و صفت روحی انسان ا که نوعدوستی و خدمتُرسانی به دیگران ست، در انسان زنده می کندو به آدمی اجازه میدهد که کششهای درونی خودرا در مسیری خوشایند بیندازد. آری، داوطلب بیش از آنکه رای دیگران سـودمند باشد، به زندگی خویش . عناوروح مى بخشد



چگونەباخشمصلحايجادكنيم

کایلاش ساتیار تی فعال حقوق کود کان

تب برمی گردم به زمانی کسه در زندان بودم: من برای آزادی یک تعدادی کودک که از بردگی آزاد شــده بودند و به دامان پدرها و مادر هایشان رُ گشته بودنُد خیلی خوشُحالُ بوُدم نمی توانم حساســـم را زمانی که یک کودک آزادمی شود، نوصيف كنورسيل خوشحال بودم ُ زمانی کـه منتظر قطـار برای برگش شهرم، دهلی بودم دمها کودک را دیدم که وار د

مىشدند؛ أنَّها توسط يك نفر قاچاق مىش

ی من آن افراد را نگه داشتم و به پلیس شکایت

یم. فسران پلیس به جای کمک به من، مرا مانند بكحيوان به سلول كوچكى انداختندو أن شب، کُه اُگر مُسَّنَ بِـه آزادی ۱۰ کَـودک ادامه دهم، ســپس۵۰ ففر دیگر، باز هم تمام نمی شود. من به قدر ت مصرف کنندگان اعتقباد دار م، احازه نهيدبه شما بگويم كه اين نخستين باري بود که کمپینی توسط من در جهان راه میافتاد تا به مصرف گنندگان آموزش داده شود و ا≺ آنهابرای آزادی کودکان کار رابرانگیزد.

در اروپا و آمریکا، موفق بودیم و در کشورهای آسیای جنوبی کودکان کار تا ۸۰درصد کاهش يافتهاند. علاوهبر اين نخستينبار بود كه قدرت شــایدبرای ســیب یا کفش یا چیزهــای دیگر

راهاندازی شدهبود. خشم من در ۱۱ سالگی، هنگامی که فهمیدم آموزش چقدر برای هر کودکی مهم است، این ایده را به من داد تا کتابهای دست دوم را جمع کنم تابه فقیر ترین کودکان کم*ک ک*نم